

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - بیست و یکم جولای 2013

اصطلاحات عامیانه کابلی

(قسمت اول)

ترکیبات زیبای عامیانه کابلی

(بخش بیستم)

زردآو/ کوزه زردآو/ کوزه زردآو گشتن(شدن):

- "زرداب" متشکل از "زرد" و "آب"، مقلوب "آب زرد" (صفت و موصوف مقلوب) است که در عربی آن را "صفراء" گویند. همان قسمی که زبان عوام "آب" را "آو" تلفظ میکند، "زرداب" را نیز بشکل "زردآو" اداء میکند. عقیده مردم عوام برین است که غم بسیار باعث افزای بسیار "صفراء" یا "زرداو" میشود، و وقتی زنان کابلی "کوزه زرداو" میگویند، از آن آغشته به "سودا" و غم و تشویش انبوه را افاده میکنند؛ چنان که گویند:

"از دست فلانی بیخی کوزی زردآو گشتیم!!!"

(از دست فلانی بیخی کوزه زردآو گشته ام!!!)

"کوزه زردآو" را با مصادر "گشتن" و "شدن" و "کردن" و "ساختن" ترکیب کرده استعمال میکنند؛ یعنی:

"کوزه زرداو گشتن"؛ "کوزه زرداو شدن"؛ "کسی را کوزه زرداو کردن"؛ "کسی را کوزه زرداو ساختن".

غمای دنیا مره کوزی زرداو ساخته

(غمهای دنیا مرا کوزه زرداو ساخته است)

پالیدن:

"پالیدن" (به یای معروف) به معنای "به دنیال چیزی گشتن" ، "به جُست و جوی چیزی پرداختن" و یا "تفحص کردن" است. مصدر "پالیدن" در زبان عوام و محاوره مردم ما کلاً و عاملاً رائج است و هیچ لغت دیگر به تنهایی جای آن را نمیگیرد. چند مثال:

بسیار پالیدیم مگم پیدا نکدیمش.

(بسیار پالیده ام، مگر پیدا نکرده امش.)

و کمی ادبی تر

(بسیار پالیده ام مگر پیدایش نکرده ام.)

او بچه چرا جیبایمه میپالی؟

(او بچه چرا جیبهایم را میپالی؟)

کلمه عطفی "پُرس و پال" از ترکیبات مشهور این لغت است. چنان که گویند:

باد از پرس و پال زیات، آخر خانی شانه یافتیم.

(بعد از پرس و پال زیاد، آخر خانه شان را یافتیم.)

در فارسی ایران در عوض، "پُرس و جو" رائج است و با تأسف که بعضی وطنداران ما هم به تقلید شادیوار از فارسی ایران و حتی از روی خودنمایی و فخرفروشی، ترکیب "پرس و جو" را بجای ترکیب بی رقیب "پرس و پال" استعمال میکنند. مقید ساختن با ترکیب وصفی "شادیوار" (بوزینه وار) ازینرو، که اگر ایرانیان این ترکیب را استعمال میکنند، حق دارند، چون کلمه "پالیدن" از قاموس لغات روزمره شان حذف گردیده است و در عوضش مصدر "جُستن" را استعمال میکنند. اما ما که لغت خوشنمای و باصطلاح زنان کابلی، خداخوبکرده "پالیدن" را داریم، چرا ترکیب نامأنوس "پُرس و جو" را استعمال کنیم؟؟؟؟ امیدوارم که خواننده عزیز با من موافق است، وقتی میگویم که ترکیب "پرس و جو" برای زبان دری ما، کاملاً نامأنوس و نامقبول است!!!

هرچند مصدر "پالیدن" در فرهنگهای قدیم نظیر "جهانگیری" و فرهنگهای مدرن مدون در ایران در عین مدلول متداول دری ما آمده است، اما ایرانیان آن را هیچ استعمال نمیکند؛ گوئی این لغت

از زبان روزمره مردم ایران بکلی رخت بر بسته است. تا جائی که معلوم گشته است، زبان تکلم و مکالمه ایرانیان مصدر "گشتن" و بعضاً "جُستن" را در عوض "پالیدن" استعمال میکنند.

عیش/ عیش و نوش/ عیش کردن:

"عیش" (به فتح اول و سکون دوم) کلمه عربی و در معنای "زیستن" یا "زندگانی کردن" است، مگر زبان دری و فارسی آن را در معانی مختلف دیگر استعمال میکنند. درینجا به بعض ازین کاربردها اشارت میشود:

– در معنای "وفور نعمت" و "رفاه". این مفهوم از ترکیب عطفی "عیش و نوش" آشکارا درک میگردد؛ مثلاً گفته شود:

تمام عمرش به عیش و نوش گذشت!!!

(تمام عمرش به عیش و نوش گذشت!!!)

کلمه "گذشت" را قصداً ازین رو در عوض "گذشت" به کار بردم، که آن را از زبان زنان مُسنّ و کلانسال کابلی بسیار شنیده ام. مثلاً در عوض "شو گذشته" (شب گذشته) "شو گذشته" میگفتند، و یا مثلاً میگفتند:

حیفم میاید که عمرم ایطو به ناکامی گذشت!!!

(حیفم می آید که عمرم این طور به ناکامی گذشت!!!)

– "عیش" را در ترکیب "عیش کردن" به حیث کلمه "تحسین و تحسُر (حسرت خوردن)" و یا "تحسین توأم با تحسُر" بسیار استعمال کنند. مثلاً اگر زنی گوید:

یک دست کالای خوشنمای دوختیم.

(یک دست کالای خوشنمای دوخته ام.)

زنان دیگر در جوابش گویند:

"عیش کدی!!!"

(عیش کردی!!!)

یعنی؛

کاشکی ما هم به چنین نعمتی دست مییافتیم.

نا/ ناگپ/ نادیده/ نادیده/ ناخورده/ ناجوان/ ناشد/ ناخراش/ ناتراش :
پیشاوند نفی "نا" بعضاً بر سر "صفت" و یا "اسمای ذات"ی که معنای وصفی دارند، نشسته و
"متضاد" آنها و یا کلاً "صفات منفی" را میسازد؛ مثلاً:

– خوش – ناخوش؛ کار آمد – ناکار آمد؛ دارنده – نادر (مخفف "نادارنده")؛ کس (کس = نجیب) –
ناکس؛ مرد ("مرد" در مفهوم وصفی آن و در معنای "رادمرد" و آنکه در او صفات مردانگی
جمع شده باشد) – نامرد؛ عاقبت اندیش – ناعاقبت اندیش یا عاقبت نیندیش؛ خلف – ناخلف؛
رنجبرده – نابرده رنج؛ آمده – نآمده یا نیامده؛ دانا – نادان؛ دانسته – نادانسته؛ جَوَان – ناَجَوَان (در
تلفظ عوام جَوَان – ناَجَوَان)؛ گناه کرده – ناکرده گناه؛ راضی – ناراض (ناراضی)؛ آگاه – ناآگاه؛
بخرد – نابخرد؛ شایسته – ناشایسته؛ بایسته – نابایسته؛ جور – ناجور؛ درست – نادرست؛ بینا –
نابینا؛ شاد – ناشاد؛ ...

"نا" اما بعضاً بر سر "ریشه مضارع" و یا بر سر "اسم" هم بنشیند؛ خواه "اسم معنی" باشد و یا
"اسم ذات". مثلاً:

دان – نادان؛ توان – ناتوان؛ دار – نادر؛ ...؛ قرار – ناقرار؛ باور – ناباور؛ امید – ناامید
(نومید)؛ دختر – نا دختر؛ ...

در هر دو حالت موضوع را با قید "بعضاً"، "مقید" ساخته ام؛ بدین معنی که این نکته بر قاعده
سماعی استناد دارد، نه بر قواعد قیاسی!!!

تمام این مقدمه را چندم (چیدم) تا به مثالهای مد نظر از زبان عوام کابلی برسم؛ یعنی بر شرح
ترکیبات زیبای "ناگپ/ نادیده/ نادیده/ ناخورده/ ناجوان/ ناشد/ ناخراش/ ناتراش":

– گپ – ناگپ:

"ناگپ" اصطلاح زنان کابلی ست و مراد از آن "کوچکترین گپ" و یا "موضوع جزئی و ناچیز"
است. مثلاً گویند:

فلانی جان سر ناگپ جنگی میشه و کون خوده کج مگره!!!

(فلانی جان سر ناگپ جنگی میشود و کون خود را کج میگیرد!!!)

یعنی که:

آن شخص از موضوعات بسیار خرد و ریزه میرنجد و ...!!!

قابل توجه است که "نا" را در ترکیب "ناگپ" با اکسنت بسیار و کشاله دار تلفظ میکنند!!!

– دیده – نادیده:

"نادیده" که ظاهراً متضاد "دیده" و آن به رسته خود صفت مفعولی از "دیدن" است، در زبان
عوام کابلی به دو مفهوم به کار میرود:

- "نادیده" یعنی آنکه به هیچ نعمتی دست نیافته باشد. این ترکیب که در همین مفهوم در زبان عامیانه کابلی به کثرت استعمال میگردد، "نقطه مقابل" از همین "مصدر" ندارد و این طور نیست، که "دیده" نقطه مقابل این "نادیده" باشد!!! شاید بتوان "چشم سیر" (بدون کسره اضافه) را نقطه مقابل این ترکیب دانست، گرچه "چشم سیر" دقیقاً متضاد "چشم گشنه" (نیز بدون اضافه) است. شاید هم "نادیده" را در همین مفهوم مقارن - و نه معادل - ترکیب وصفی "چشم گشنه" (گشنه چشم) بدانیم، اما دقیقاً این طور نیست و کسی که به باریکیها و ظرافتهای زبان عوام کابلی رسیده باشد، اختلاف این دو ترکیب را میداند، ولو که بسیار باریک هم هست!!!

- "نادیده" ای که در همین مفهوم خاص، دقیقاً نقطه مقابل "دیده" است، مفهوم اصلی لغوی این ترکیب را افاده میکند.

- "دیده" یعنی "بعد از دیدن چیزی یا کاری"؛ چنان که گوئیم:

"ماله دیده خریدیم!!!"

(مال را دیده خریده ام!!!)

یعنی؛

(مال را بعد از دیدن و بررسی و ارزیابی کامل، خریده ام!!!)

مثال بارز تر آن را در ترکیب عطفی "دیده و دانسته" میبینیم؛ چنان که وقتی کسی کاری را ناعاقبت اندیشانه انجام دهد، گویند:

"فلانی خود دیده و دانسته ده چاه انداخت!!!"

(فلانی خود را دیده و دانسته در چاه انداخت!!!)

یعنی؛

(بعد از غور و دقت و با وجودی که از عاقبت کار آگاه هم بود، خود را به منجلا ب انداخت!!!)

ترکیب عطفی "دیده و دانسته" را بعض کسان در هیئت "دیده به دانسته" هم استعمال میکنند. و مثل مشهور کابلی "همه دیده خنده میکنن، و کورک نادیده!!!" شاهد و مثالی رسا در زمینه میتواند باشد. معنای این مثل درینست که:

"اگر دیگران خنده میکنند، جان به سر، ولی کورک با وجودی که ندیده است، نیز خنده میکند!!!"

بعضاً این مثل را در هیئت "همه دیده و کورک نایده" هم استعمال میکنند. "کورک" مصغر "کور" است، که در مثل بالا در مفهوم تحبیبی آن استعمال میگردد.

در مثال تشریحی آخر ترکیب "جان به سر" به کار رفت. جا دارد که در موردش اندک گفته شود:

ترکیب "جان به سر" که در مفهوم "جای دارد" و "حق بجانب است که این کار را بکند" و غیره به کار میرود، از ترکیبات زیبای زنان کابلی ست. چنان که گویند:

"اگه ایطو میکند، خو جان به سر!!!"

(اگر اینطور میکرد، خو جان به سر!!!)

یعنی؛

"اگر این کار را میکرد، کاملاً حق داشت!!!"

– خورده – ناخورده:

اگر کسی دوستی را صلاهی آمدن به خانه خود بزند، بهر مثال جواب ذیل را خواهد شنید:

خیر اس، ناخورده خو نیستیم!!!

(خیر است، ناخورده خو نیستم!!!)

(یعنی که نان تان را همیشه خورده ام.)

ترکیب "ناخورده" را معمولاً با فعل منفی استعمال میکنند؛ چنان که از مثال فوق دیده میشود.

– جوان – ناجوان:

گرچه "ناجوان" ظاهراً معنای منفی دارد، اما زبان عوام کابلی آن را در مقام "تحیب" و از روی "ملاطفت" و "شفقت" استعمال میکند. چنان که در هنگام ملاقات گویند:

"کجاستی او ناچوان؟؟؟"

و یا

"ناچوانه گفته بدم، خو نامد!!!"

(ناجوان را گفته بودم، خو نیامد!!!)

قسمی که در یکی از بخشهای گذشته گشت، "جوان" و متضاد آن "ناچوان" در زبان عوام کابلی به سکون حرف اول و در هیئت "جوان" و "ناچوان" تلفظ میگردند.

– شُد – ناشد:

"شُد" را که ماضی مطلق از "شدن" است، زبان عوام کابلی در معنای "ممکن" یا "قابل شدن"

هم استعمال میکند؛ از بهر مثال گویند:

ای کار شُد نداره!!!

(این کار شد ندارد!!!)

یعنی؛ امکانپذیر نیست و یا هیچ امکان ندارد!!!

کلمه "شد" را معمولاً با مصدر مُعاون "داشتن" و منفی آن "نداشتن" و به صورت "شد داشتن" و "شد نداشتن" استعمال میکنند.

"ناشد" یعنی "دور از امکان" یا "ناممکن". مثلاً:

"ده کار ناشد چرا شلگی میکنی؟؟؟"

(در کار ناشد، چرا شلگی میکنی؟؟؟)

بعضاً "شد" و "ناشد" را باهم عطف کرده و در هیئت "شد و ناشد" به کار میبرند، که مراد از آن "امکان و عدم امکان" است. مثلاً:

آخر شد و ناشدش مالوم شد یا نی؟؟؟

آخر شد و ناشدش معلوم شد یا نی؟؟؟

– خراش – ناخراش:

"خراش" اسم و هم ریشه مضارع از مصدر "خراشیدن" است. گرچه ترکیب "ناخراش" نقطه مقابل و متضاد "خراش" و اصلاً در معنای "خراش ندیده" است، مگر در زبان عامیانه کابلی "ناخراش" در معنای "ناگوار" استعمال میگردد. مثلاً گویند:

"از صدای ناخراش فلانی، همو قرانام نمود نمیته!!!"

(از صدای ناخراش فلانی، همان قرآن هم نمود نمیده!!!)

– تراش – ناتراش:

"تراش" اسم و هم ریشه مضارع از مصدر "تراشیدن" است و "ناتراش"؛ یعنی چیزی که تراش ندیده و گویا بر سرش کار نشده باشد. بعضاً زنان از روی حسرت گویند:

"روی فلانی جان یک ذره تراش نخورده!!!"

یعنی کوچکترین چین و اثر پیری از چهره اش پیدا نیست.

"تراش خوردن" و "ترش دادن" دو مصدر مرکبی ست که با استفاده از "تراش" ساخته شده است.

مراد از "تراش خوردن" – مصدر لازمی – "ضعیف و نحیف شدن از شدت غم و یا ناخوشی" ست؛ و "تراش دادن" حالت متعدی آن است. چنان که گویند:

ناجوری خوب تراش دادیش!!!

(ناجوری خوب تراشش داده است!!!)

– ناخراش و ناتراش:

ترکیب عطفی "ناخراش و ناتراش" نماینده مشهور هر دو ترکیب است، که در معنای "بی رونق"

، "نامنظم" و "بی سر و سامان" استعمال میگردد.

خو/ خود/ خوب:

"خو" که به ضم اول و "واو" کوتاه نزدیک به "ضمه" تلفظ میگردد، از کلمات بسیار مروج و خیلی قشنگ زبان عامیانه کابلی - و شاید هم کل دری افغانستان - است و در هنگام محاوره و گپ زدن بسیار بر زبان می آید. به برداشت من "خو" یکی از "پُراستعمال ترین" یا "پرمصرف ترین" کلمات در زبان گفتار و زبان عوام ما میباشد. ازینرو میسزد که در باره اش به تفصیل گپ زده شده و "بیخ و بُنچک" اش کاویده شود!!!

شرح:

- "خو" در معنای "که" - حرف ربط

- "خو" در معنای "خود" - ضمیری که به حیث "حرف ربط" استعمال میگردد.

- "خو" در مفهوم "قید تأکید" و در معنای "به تحقیق" ، "هرآئینه" ، "بالجزم" ، "بدون شک" ، "حتماً" ، "بی چون و چرا" و نظائر آن.

"ما خو میریم، دلِ شما که میرین یا نی!!!"

(ما خود میرویم، دلِ شما که میروید، یا نی)

یعنی؛ که "ما حتماً و هرآئینه که میرویم، خواه شما بروید و یا نروید!!!"

- "خو" مگر بیشترین مورد استعمال خود را در قالب "بلی" و "جواب مثبت" میگیرد؛ مثلاً وقتی به کسی بگوئیم:

"فلان جای بُرو!!!"

در جواب گوید:

"خُو میروم" (خو میروم)

یا

خو به چشم!!!

درین صورت "خو" جانشین "خوب" است.

"خو" را در مقام تهدید به کسی هم استعمال میکنند. مثلاً وقتی بچه ای بسیار شوخی کند، مادرش هشدارکنان گوید:

خو، صبر کو که بابیت بیایه!!!

(خو! صبر کن که بابۀ ات بیاید!!!)

یا

خوا! یادت باشه!!!

نُخس/ نُخسان/ نُخسانی/ نخسان کردن/ فگانه:

- کلمه عربی "نقص" را که به فتح اول و سکون دوم و در معنای "کم شدن" یا "کمبود" است، در زبان شفاهی افغانستان و خصوصاً زبان عوام کابلی، به ضم اول و با ابدال "ق" به "خ" تلفظ میکنند. مرحوم استاد عبدالله افغانی نویسنده فرهنگ مشهور خود، این لغت را در هیئت "نُخس" قید کرده است، که عین شکل تلفظی مردم کابل است. البته اگر آن را برای "زبان عوام" بصورت "نُخص" هم افاده کنیم، جای دارد. مردم ما "نُقص و نُخص و نُخس" را در مفهوم "ضرر" و "زبان" به کار میبرند؛ و مثالهای ذیل شاهد توانند بود:

"ده ای مامله سراسر نُخس کد."

(در این معامله سراسر نقص کرد.)

یعنی؛ "ضرر کرد."

"ای چیز و او چیزه نخو که برت نُخس میکنه!!!"

(این چیز و آن چیز را مخور که برایت نُقص میکند!!!)

یعنی؛ "برای صحتت ضرر دارد."

ترکیب "کر نفع و نُخس" که از کنایات مشهور کابلیان و خصوصاً زنان کابلی ست، برجسته ترین مثال این استعمال است. مردم کابل ترکیب زیبا و منحصر به فرد "کر نفع و نُخص" را برای کسی استعمال میکنند، که فقط گپهایی را بشنود که به فائده اش باشد و چیزهایی را که به ضررش باشند، هرگز و اصلاً نشنود.

"نُخص و نُخس" را با مصادر "کردن" و "داشتن" و در هیئت "نُخس کردن" و "نُخص داشتن"

تصریف میکنند. و ترکیب "نُخص کسی شدن" هم رواج دارد؛ چنان که گویند:

"اگه به ای قیمت بفروشم، نُخصم میشه!!!"

(اگر به این قیمت بفروشم، نقصم میشود!!!)

یعنی؛ "ضرر میکنم."

- "نُحسان" یا "نُخصان" که هیئت تلفظی کلمه عربی "نُقسان"، و اصلاً هم به ضم نون است، در زبان کابلیان در دو معنی استعمال گردد:

- یکی در معنای "زیان" و "ضرر"

- و دگر در معنای "سَقَطِ جنین" - افگندن یا افتادن طفل پیش از موعد اصلی از بطن مادر.

کلمه "نُحسان یا نُخصان" را در هر دو مفهوم، معمولاً با مصادر "کردن" و "شدن" گردان میکنند. در قدیم کلمات زیبای دری "آبگانه" و "افگانه" و "فگانه" بجای "نُخصان" - در مفهوم دومی - مورد استعمال بودند، که امروز متروک گشته اند. استاد اعظم شعر و شاعری، حکیم عُنصری بلخی، ضمن قصیده ای در مدح سلطان محمود غزنوی فرماید:

به دولت تو قضاء با فلک مُنادی کرد

عدوی زاده بُمرد و فِگانه گشت جنین

طفلی که خام دنیا بیاید و زنده بماند، "نُخصانی" یا "نُحسانی" خوانده میشود، که معمولاً ضعیف و نحیف مانده و از رشد عادی بی بهره میماند. مردم کابل که بسیار گپگوی و طنزپرداز اند، اشخاص "بسیار چاق" و "قوی جُته" را از روی "ریشخند" هم "نُخصانی" خوانند.

ایطُو/ اُطُو/ ایسُون/ اُسُون/ ایسونه/ اُسُونَه/ ایطرفه/ اُو طرفه:

- "ایطُو" (به یای مجهول کوتاه و واو مجهول کوتاه) مخفف "این طور" است که در زبان عامیانه به جای اصل خود نشسته است.

- "اُطُو" (به الف مضموم و واو مجهول کوتاه) مخفف "آن طور" است که زبان عامیانه، بدین صورت ساده اش ساخته است.

کلمه "سوی" را که اصلاً به واو مجهول است، عوام کابلی "سُن" تلفظ میکنند، مگر همین که "سوی" با "این و آن" در آمیزد، تلفظش متفاوت میگردد؛ بدین معنی که:

- این سوی" را "ایسون" (به کسر اول، یای معروف، سین مضموم و واو معروف) تلفظ میکنند.

- و "آن سوی" را در زبان عوام کابلی، به شکل "اُسُون" (به ضم الف، سین مضموم و واو معروف) اداء میکنند.

- "ایسون بُرُو!!!"; یعنی "این سوی (این طرف) بُرُو!!!"

- و "اُسُون رفت"; یعنی "آن سوی (آن طرف) رفت."

مثالهای خوبی در زمینه اند.

- "ایسونه" که محض در زبان عامیانه رایج است و معادلش از عین کلمات در زبان ادبی و تحریر قطعاً تداول ندارد، میتواند در معنای لغوی "ایطرفه" (این طرفه) به کار رود. این ترکیب مگر در مفهوم کنائی و اشاری و فقط در ارتباط با ترکیب "أسونه" - که متضاد آن است - میتواند قابل درک گردد. بدین معنی که "ایسونه" و "أسونه" معمولاً توأم باهم استعمال میگردند.

- "أسونه" نیز در زبان عامیانه تداول دارد و معادلی برایش از عین کلمات در زبان ادبی و مکتوب، سراغ ندارم و یا که اصلاً رایج نیست!!! "ایسونه" معادل "اوطرفه" (آن طرفه) است. ترکیبات "ایسونه و اوسونه" یا معادلش "ایطرفه و اوطرفه" در مواردی از قبیل ناجوری سخت استعمال میکنند؛ مثلاً گویند:

"مالوم نیس که ایسونه میشه یا اوسونه؟؟؟"

(معلوم نیست که ایسونه میشود و یا اوسونه؟؟؟)

یعنی؛ "معلوم نیست که زنده میماند و یا میمیرد؟؟؟"

ترکیبات "ایسونه و اوسونه" را معمولاً با مصادر "شدن"، "گشتن"، "کردن" و "ساختن" تصریف میکنند.